

ماجرای دستگیری هاشمی رفسنجانی

۸ خرداد ۱۳۹۳ ساعت ۱۳:۴۶

زمانی که حالم خوب شد، تلفن را وصل کردم. به منزل برادرم تلفن کردم و دستگیری آقای هاشمی را به آن‌ها اطلاع دادم. سه برادرم در تهران بودند، اما خواهرم و خواهر آقای هاشمی، چون زمان ضبط پسته بود، به رفسنجان رفته بودند.

خانم مرعشی خاطرات سال‌های سخت بازداشت و ملاقات با هاشمی در زندان را با جزئیات نقل کرده؛ بالاخص بی‌خبری از هاشمی که در زندان شکنجه می‌شد و حتی اطلاعی درباره زنده بودنش نیز نداشتند. این تصویری است از روزهای بعد از بازداشت هاشمی در مهر ماه ۱۳۵۰:

آن زمان خفقان شدید بود. همه می‌ترسیدند. همسایه‌های دو طرف منزل، آقایان بهشتی و مفتاح بودند. حتی آن‌ها هم احوالی از ما نگرفتند. تا مدتی حتی دوستان نزدیک هم تلفن نمی‌کردند که حالی بپرسند. رسم بود تا آب‌ها از آسیاب نمی‌افتاد و جرم زندانی مشخص نمی‌شد، انقلابیون مستقیم مراجعه نمی‌کردند. دوستانی که قرار بود با هم به روستای کن برویم، زمانی که ما نرفتیم، به شوخی به هم می‌گویند حتما هاشمی را گرفته‌اند که نیامده است. به منزل ما تلفن می‌زنند، کسی گوشی را بر نمی‌دارد. حتما همان زمانی بوده است که تلفن را قطع کرده بودند. آن‌ها زمانی که از کن بر می‌گردند، متوجه درستی حدس خود می‌شوند.

زمانی که حالم خوب شد، تلفن را وصل کردم. به منزل برادرم تلفن کردم و دستگیری آقای هاشمی را به آن‌ها اطلاع دادم. سه برادرم در تهران بودند، اما خواهرم و خواهر آقای هاشمی، چون زمان ضبط پسته بود، به رفسنجان رفته بودند. به خودم نهیب زدم بار اول تو نیست که، شجاع باش و از بچه‌ها به خوبی مواظبت کن. تو دیگر هم پدری و هم مادر. خودم را با این کلمات دلداری می‌دادم. باید فکر چاره‌ای می‌کردم، اول باید می‌دانستم او را کجا برده‌اند. دیگر همه اطلاع پیدا کردند که او دستگیر شده است، و من تلاشم این بود که محل بازداشت او را پیدا کنم.

منبع:

سید علی مرعشی علی آبادی، پا به پای سرو؛ خاطرات و مخاطرات بانو عفت مرعشی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ دوم، ۱۳۹۲، ۴۲۴ صفحه، ۱۵ هزار تومان

آدرس مطلب:

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۰۰۱۷/رفسنجانی-هاشمی-دستگیری-ماجرای>